



بره آهویی که چند هفته
بیشتر از تولدش نمی گذرد

متری بیشتر عمق ندارد. بالای چاه یک چرخ زنگ خورده و یک طناب و دلو است. به رسم اجداد دشت نشین، دلو را می اندازیم پایین و طناب را بالا می کشیم. دلو پر آب، در حالی که آب از کناره ها لب پر می شود، بالا می آید. حتی تصور هم نمی کردم یک روز مانند کاروان هایی که از باده ها می گذشته اند، لب چاهی برسیم و با تشنگی فراوان، آب از چاه بالا بکشیم و بخوریم. آب حسایی خنک است. می افتیم به آب خوردن.

مظلوم پناه توضیح می دهد: سطح آب در این منطقه بالاست و با ۶-۵ متر چاه کندن به آب می رسیم. می گوید: «اگر تأمین اعتبار شود، برای هر چاه یک توربین بادی می خریم تا آبشخورها همیشه آب داشته باشند». می گوید: «فقط باید محیط بان باشی تا بفهمی یک آبشخور دائمی چه کمکی به حیات جانوری منطقه می کند».

چند تا سطل آب هم برای آبشخوری بالا می کشیم که محیط بان ها نزدیک چاه غوریانی ساخته اند. سطح آب توی آبشخور بالا می آید. هر چه بطری نوشابه عقب و انت هست را از آب چاه پر می کنیم و می زنیم به دل دشت غوریانی.



آفتاب داغ شده و توی ماشین، هر کسی سعی می کند سر و صورتش را از آفتاب بپوشاند. ساعت باید حوالی ۲ بعد از ظهر باشد. دشت آن قدر هموار است که می شود تا کیلومترها دورتر را دید. یک طرف جاده، تپه نه چندان مرتفعی قرار دارد. برج دیده بانی یک پاسگاه مرزی به صورت محو در افق دیده می شود. گرما همه را کلافه کرده و کسی حال حرف زدن ندارد. ماشین که خاموش می شود همه انگار از خواب بیدار می شویم. معلوم می شود نشانگر بنزین ماشین خراب است. وسط دشت غوریانی و زیر آفتاب داغ آخر تابستان، بنزین تمام کرده ایم.

از ماشین بیرون می پریم و می خزیم زیر سایه کم عرضی که یک طرف ماشین درست شده است. حالا می شود فهمید اعرابی که در گرمای سوزان صحراها، سایه شترهایشان را اجاره می داده اند چه تجارت پر سودی داشته اند.

هر کسی نظری دارد. نظرها بین برگشتن به سمت چاه غوریانی یا رفتن به سمت چاه قلعه، پراکنده است. رفتن به سمت چاه قلعه منطقی تر به نظر می رسد. با

توضیح می دهد: اگر حضور دام های سبک در منطقه کمتر شود دشت های تایباد برای زیست آهو مناسب است. می گوید: این سال ها به خاطر رفت و آمدهای کمی که در منطقه انجام می شود، اوضاع حیات جانوری در مرز تایباد بهبود یافته است. مظلوم پناه معتقد است به خاطر شرایط جغرافیایی منطقه، احتمال زیست «جیبر» هم هست و نیز احتمال حضور «یوزپلنگ».

می گوید: شکل خاص دشت های مرزی تایباد و جمعیت مناسب طعمه، همه شرایط را برای وجود یوزپلنگ فراهم کرده و احتمال دیده شدن این گونه نادر، کاملاً افزایش یافته است. آفتاب داغ شده و دشت سایه گاهی ندارد. می خزیم زیر سایه دیوارهای کوتاه خانه های متروک. محیط بان ها خارهای خشک را جمع می کنند و بساط چای فراهم می شود.

صبحانه را سر ساعت ۱۰ در دهانه آهنگران می خوریم و راست می رویم سمت مرز.



دشت همچنان هموار است. تپه ماهورها آن قدر نیست که منظره یکدست دشت را مخدوش کند. تپه ماهورهای «بادپیچک» وارد می کنیم و می افتیم توی «کال خوکی» که یک مسیر خشک پت و پهن است. درخت های گز با سبزی مختصرشان جا به جا توی مسیر روییده اند و روی زمین و دیوارهای مسیر، شاخ و برگ دوانده اند. از کال که بالا می آییم، مسیر مستقیم سنگریزی شده ای را می بینیم که قرار است به زودی راه آهن مرزی تایباد در آن ساخته شود. راه آهنی که شبکه ریلی کشور را تا بازارچه های مرزی «دوغارون» گسترش می دهد. کمی پایین تر ردیف تابلوهایی را می شود دید که علامت جمعیه و استخوان دارند و زیرشان نوشته شده: «حریم امنیتی مرز. ورود ممنوع».

دور می زنیم سمت «جاده سلمان» که یک جاده خاکی است که به موازات مرز کشیده شده است. می رویم سمت «چاه غوریانی» که به گفته محیط بان ها آب شیرینی دارد. منطقه غوریانی یک دشت وسیع است که بخشی از آن در ایران و بخشی در افغانستان قرار دارد.

آب شیرین چاه غوریانی به نسبت آب های جلبک بسته چاه قلعه و چاه گز مانند پیدا کردن یک رفیق قدیمی وسط یک شهر درندشت، دلچسب است. چاه چند

**می گوید: شکل خاص
دشت های مرزی تایباد
و جمعیت مناسب
طعمه، همه شرایط را
برای وجود یوزپلنگ
فراهم کرده و احتمال
دیده شدن این گونه
نادر، کاملاً افزایش
یافته است**